



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی شصت و یکم؛ دوشنبه ۱۳۹۱/۱۱/۳۰

تنبیه ششم: فقدان مقدار معین در خراج

همان‌طور که روشن است، زکات قدر معین دارد^۱ و اگر سلطان جائز بیش از آن مقدار شرعی معین اخذ کرد؛ مثلاً در مورد گندم و جو به جای عَشْر یا نصف عَشْر، خمس یا سَبْع یا ثَمَن گرفت، آن مقدار اضافه مصداق ظلم بوده، اخذ آن از سلطان جایز نخواهد بود؛ چرا که در صحیحی ابی عبیده الحذاء وقتی از حضرت سؤال می‌کند «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ مِمَّا يَشْتَرِي مِنَ السُّلْطَانِ مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَ غَنَمِ الصَّدَقَةِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ» فرمودند: «لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بَعَيْنِهِ» و این مقدار اضافه، مصداق حرام بعینه است. بله اگر طبق فقهی که پرداخت کننده به آن اعتقاد دارد ظلم نباشد، اخذ آن جایز خواهد بود.

مرحوم شیخ رحمته الله این تنبیه ششم را برای پاسخ به این سؤال منعقد کرده که آیا خراج هم مانند زکات، قدر معین دارد تا اگر سلطان زیاده بر آن مقدار اخذ کرد، مصداق ظلم و حرام بعینه باشد و دیگر اخذ آن از سلطان جایز نباشد؟^۲

۱. هر چند بعضی این را جدید در آورده‌اند که زکات، اسم مطلق مالیات است و قدر معین ندارد!

۲. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۳۴:

السادس: ليس للخراج قدر معین، بل المناطق فيه ما تراضی فيه السلطان و مستعمل الأرض؛ لأن الخراج هی أجرة الأرض، فینوط برضی المؤجر و المستأجر.

نعم، لو استعمل أحد الأرض قبل تعیین الأجرة تعین علیه اجرة المنل، و هی مضبوطة عند أهل الخبرة، و أما قبل العمل فهو تابع لما يقع التراضی

تمرکز مرحوم شیخ در این بحث، بر روی اراضی خراجیه است و متعرض بحث جزیه نشده‌اند - هرچند مناسب بود متعرض آن هم می‌شدند - و می‌فرمایند خراج، مقدار معینی در شرع ندارد؛ زیرا خراج، اجرت اراضی خراجیه است و طبیعی است که نمی‌تواند مقدار ثابتی داشته باشد؛ چون اراضی با هم تفاوت دارد - کنار رودخانه باشد یا دور از آن، حاصل خیز باشد یا حاصل خیز نباشد، در مناطق مرطوب و بارانی باشد یا مناطق خشک، زمین زراعی باشد یا مسکونی یا تجاری و ... - بنابراین طبیعی است که خراج، مانند زکات نمی‌تواند مقدار معینی داشته باشد. البته این یک استحسان است [و عمده دلیل، آن است که در روایات، مقدار معینی برای آن ذکر نشده است].

خراج از آن‌جا که اجرت زمین محسوب می‌شود، مانند سایر اجرت‌ها منوط به رضایت مؤجر و مستأجر می‌باشد. مؤجر که امام معصوم علیه السلام یا نواب خاص و عام حضرت می‌باشند و ولایت بر اراضی خراجیه دارند، اگر قراردادی بستند، روشن است که باید طبق آن عمل شود و اگر سلطان جائز قرارداد بست، گرچه سلطان چنین ولایتی ندارد، اما بالنسبه به کسانی که با آن‌ها قرارداد بسته، نافذ است. و اگر کسی بدون قرارداد اراضی خراجیه را تصرف کرد، اگر زراعتی انجام داده، زرعش مال خودش است؛ زیرا الزرع للزارع و لو كان غاصباً، ولی چون زمین را غصب کرده، باید اجرت المثل را به من له الامر بپردازد. کما این که اگر ملک طلق شخص دیگری را تصرف کرد، باید اجرت المثل آن را بپردازد.

نداشتن قدر معین در خراج، ظاهراً مسأله‌ای اختلافی نیست و کسی را نمی‌شناسم که قائل به داشتن قدر معین در خراج شده باشد، علاوه بر این که از روایات نیز می‌توان آن را استفاده کرد.

روایات دال بر فقدان قدر معین در خراج

- مرسله‌ی حماد:

این روایت که بسیار طولانی است، آن بخشی که مربوط به بحث ماست را ذکر می‌کنیم:

... وَالْأَرْضُونَ الَّتِي أَخَذَتْ عَنْوَةً بَخِيلٍ وَرِجَالٍ، فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَيُحْيِيهَا وَيَقُومُ عَلَيْهَا عَلَى مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ

علیه، و نسب ما ذکرناه إلى ظاهر الأصحاب.

۱. فی الکافی، ح ۸۲۷۱، و التهذیب، ح ۳۶۶: «و رکاب». و فی مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۶۲: «و رجال، أي مشاة. و ربما یقرأ بالحاء المهملة جمع

رحل: مراکب للإبل. و فی التهذیب: و رکاب، و هو أظهر و أوفق بالآیه».

النِّصْفِ، أَوْ الثُّلُثِ، أَوْ الثُّلُثَيْنِ وَ عَلَى قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلَاحاً^۱ وَ لَا يَضُرُّهُمْ ...^۲

حماد بن عیسی از بعض اصحابنا از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمودند: ... زمین هایی که عنوةً و با خیل و رکاب اخذ شده، در دست همان هایی که آن را آباد و احیاء کرده باقی می ماند^۳ طبق قراردادی که حاکم با آنها مصالحه می کند، به اندازه ای که در پرداخت حق توان دارند که نصف یا ثلث یا دو سوم می باشد یا هر مقدار که برای آنان شایسته است و به آنها ضرر نمی زند ...

همان طور که ملاحظه می فرمایید امام علیه السلام در این روایت می فرمایند: والی بر اساس طاقت آنان که نصف یا ثلث یا ثلثین باشد یا هر مقدار که برای آنان شایسته است و به آنان ضرر نزند، مصالحه می کند.

– عهدنامه ی مالک اشتر رضی الله عنه:

... وَ تَقَدَّرَ مَا يُصْلِحُ أَهْلَ الْخَرَاجِ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلُهُ فَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ فَإِنَّ الْجَلْبَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أُخْرِبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ لَهُ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً.

[ای مالک] به امر خراج رسیدگی کن به طوری که جانب اهل خراج هم رعایت شود؛ چرا که در بهبود وضع خراج و خراج دهندگان، بهبودی وضع دیگران است و دیگران جزء با بهبودی وضع خراج و خراج دهندگان به سامان نمی رسند، به خاطر این که همه ی مردم عیال بر خراج و اهل خراج هستند.^۴ باید نظر تو به آبادانی زمین، بیش از نگاهت به جمع آوری خراج باشد؛ زیرا به دست آوردن خراج جز به عمران و آبادانی صورت نپذیرد و هر که آباد نکرده، طلب خراج کند، شهرها را ویران می کند و مردم را نابود می کند و کارش جز چندی اندک نپاید. پس اهل خراج را از همه ی شهرهایت فرا بخوان و دستور ده تا تو را از وضع سرزمین هایشان و موجبات بهبودی کار خویش و تسهیلات خراجشان آگاه سازند، سپس از کارشناسان دیگر نیز بخواه که به تو گزارش دهند.

۱. فی الکافی، ح ۸۲۷۱ و التهذیب، ح ۳۶۶: «صالحاً».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۷۲۰.

۳. نه این که به مجرد تملک مسلمین، فوراً اهل آن را بیرون کنند.

۴. از این جا معلوم می شود خراج چه اهمیتی داشته و تأمین عمده ی مالی نظام اسلامی در آن زمان که مصلحت مردم را اداره می کرد، بر

عهدی خراج بوده است.

فَاجْمَعْ إِلَيْكَ أَهْلَ الْخَرَجِ مِنْ كُلِّ بُلْدَانِكَ وَ مَرُّهُمْ فَلْيُعْلِمُوكَ حَالَ بِلَادِهِمْ وَ مَا فِيهِمْ
 صَلَاحُهُمْ وَ رَحَاءُ جِبَابَتِهِمْ ثُمَّ سَلْ عَمَّا يَرْفَعُ إِلَيْكَ أَهْلُ الْعِلْمِ بِهِ مِنْ غَيْرِهِمْ فَإِنْ كَانُوا
 شَكَوْا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً مِنْ انْقِطَاعِ شُرْبٍ أَوْ إِحَالَةِ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهِمُ الْعَطَشُ
 أَوْ آفَةٌ خَفَّتْ عَنْهُمْ مَا تَرَجُّو أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ أَمْرَهُمْ وَ إِنْ سَأَلُوا مَعُونَةً عَلَى إِصْلَاحِ مَا
 يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأَمْوَالِهِمْ فَافْكِفِهِمْ مَوْتَتَهُ فَإِنَّ فِي عَاقِبَةِ كِفَايَتِكَ إِيَّاهُمْ صَلَاحًا.

و اگر مردم از سنگینی خراج یا علتی از قبیل بی‌آبی [و خشک سالی] یا غرق شدن زمین
 در آب یا تشنگی یا آفت زدگی به تو شکایت کردند، باید تا آن‌جا که امید داری خداوند
 کارشان را بهبود بخشد، به آنان تخفیف دهی و اگر از تو کمکی خواستند برای بهسازی آن‌چه
 با هزینه‌ی خود توان انجام آن را دارند، به آن‌ها کمک کن؛ چراکه این کمک تو، موجب
 بهبودی است.

فَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّتْ بِهِ عَنْهُمْ الْمَوْنَاتِ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ لِعِمَارَةِ
 بِلَادِكَ وَ تَرْبِيَةِ وَلِيَّتِكَ مَعَ اقْتِنَائِكَ مَوَدَّتَهُمْ وَ حُسْنَ نِيَّاتِهِمْ وَ اسْتِفَاضَةَ الْخَيْرِ وَ مَا
 يُسَهِّلُ اللَّهُ بِهِ مِنْ جَلْبِهِمْ فَإِنَّ الْخَرَجَ لَا يُسْتَخْرَجُ بِالْكَدِّ وَ الْإِتْعَابِ مَعَ أَنَّهَا عَقْدٌ تُعْتَمَدُ
 عَلَيْهَا إِنْ حَدَّثَ حَدَّثُ كُنْتَ عَلَيْهِمْ مُعْتَمِدًا لِفَضْلِ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عَنْهُمْ مِنَ الْجَمَامِ وَ
 الثَّقَةِ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ وَ رَفِيقِكَ وَ مَعْرِفَتِهِمْ بِعُذْرِكَ فِيمَا حَدَّثَ مِنَ الْأَمْرِ
 الَّذِي اتَّكَلْتَ بِهِ عَلَيْهِمْ فَاحْتَمَلُوهُ بِطِيبِ أَنْفُسِهِمْ.

پس مبدا مقدار تخفیفی که در مؤونه‌ی آن‌ها داده‌ای، بر تو گران آید؛ چراکه این تخفیف
 ذخیره‌ای است که دیگر بار به صورت آبادانی سرزمین و آراستگی محل ولایتت به تو باز
 می‌گردانند. علاوه بر آن که مودت، حسن نیت و خیر رسانی و موجباتی که خدا با آن
 جلب‌شان را آسان می‌کند را به دست آورده‌ای. پس خراج، با سخت‌گیری و رنج دادن به دست
 نمی‌آید با این که آن قراردادی است که به آن تکیه می‌شود و اگر پیشامدی رخ داد، می‌توانی
 به آنان تکیه کنی به برکت قوتی که تو برای آنان از آسایش ذخیره کرده‌ای و اعتمادی که
 به آنان در سایه‌ی عدالت و مدارایت به آن عادتشان داده‌ای، و معرفتی که نسبت به عذر تو در
 تکیه‌ی به آنان در صورت بروز پیشامد دارند. پس آنان نیز با طیب نفس، سنگینی تو را تحمل
 خواهند کرد.

فَإِنَّ الْعُمَرََانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ وَ إِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابَ الْأَرْضِ لِإِعْوَاذِ أَهْلِهَا وَ إِنَّمَا يُعْوِزُ
 أَهْلُهَا لِإِسْرَافِ الْوَالِدَةِ وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبِقَاءِ وَ قِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ فَأَعْمَلْ فِيمَا وُئِيتَ عَمَلُ
 مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَدْخِرَ حُسْنَ الثَّنَاءِ مِنَ الرَّعِيَّةِ وَ الْمُتُوبَةِ مِنَ اللَّهِ وَ الرِّضَا مِنَ الْإِمَامِ وَ لَا قُوَّةَ

إِنَّا بِاللَّهِ ... ١

به راستی آبادانی موجب می‌شود هر باری بر آن بنهی تاب آورد، و ویرانی هر سرزمین آن‌گاه آغاز می‌شود که مردمش تهی دست باشند و عامل تهی دستی مردم به خاطر زیاده روی ولات و بدگمانی‌شان به دوام [دولتشان] و کم بهره جستن از عبرت‌هاست. پس [ای مالک!] در ولایتی که به تو سپرده شده، چون کسی عمل کن که دوست دارد که ستایش مردم، ثواب الهی و رضایت امام را ذخیره کند. و لا قوة الا بالله.

همان‌طور که ملاحظه نمودید این فقره از عهدنامه‌ی ارزشمند مالک اشتر نیز بیان می‌کند خراج، مقدار معینی ندارد و منوط به تصمیم ولیّ امر است. البته باید توجه داشت هم در این روایت و هم در مرسله‌ی حماد تأکید شده که خراج باید به گونه‌ای باشد که موجب صلاح آن‌ها باشد و ضرری به آنان نزند.

اعتبار قید کیفی صلاح و عدم تضرر اهل خراج

پس آن‌چه از روایات استفاده می‌شود آن است که خراج، قید کمی ندارد، بلکه قید کیفی دارد و آن این‌که باید طوری باشد که به صلاح آنان بوده و به ضررشان نباشد. لذا بعضی این مسأله را در این‌جا مطرح کرده‌اند که اگر قراردادی که سلطان جائر با اهل خراج بست، طوری بود که به صلاح اهل خراج نبود، بلکه به ضرر آنان بود، آیا باز برای شیعه حلیت اخذ دارد یا خیر؟

حکم خراج مأخوذ از سلطان در صورت فقدان قید کیفی

مرحوم شیخ رحمته می‌فرماید: اگر سلطان جائر مقدار خراجی که برای اهل خراج می‌بندد، به ضرر آنان باشد، مانند خراجی که در بعضی از بلاد ما از بعضی از زارعان اخذ می‌شود به حدّی که زارعان حاضر نیستند زراعت کنند، ولی او را مجبور به زراعت می‌کنند، در این‌که آیا اخذ کل آن خراج یا مقدار زائد آن از سلطان جائر حرام است یا خیر، دو وجه وجود دارد.^۲

۱. تحف العقول، ص ۱۲۶.

۲. کتاب المكاسب، ج ۲، ص ۲۳۴.

و يدلّ عليه قول أبي الحسن رحمته في رسالة حماد بن عيسى: «و الأرض التي أخذت عنوةً بخيل و ركاب، فهي موقوفة متروكة في يد من يعمرها و يحييها على صلح ما يصلحهم الوالي على قدر طاقتهم من الخراج: النصف، أو الثلث، أو الثلثان، على قدر ما يكون لهم صالحاً و لا يضرّ بهم .. الحديث».

و يستفاد منه: أنّه إذا جعل عليهم من الخراج أو المقاسمة ما يضرّ بهم لم يجز ذلك، كالذي يؤخذ من بعض مزارعي بعض بلادنا، بحيث لا يختار الزارع الزراعة من كثرة الخراج، فيجبرونه على الزراعة، و حينئذٍ ففي حرمة كل ما يؤخذ أو المقدار الزائد على ما تضرّ الزيادة عليه، و جهان و حكي عن بعض: أنّه يشترط أن لا يزيد على ما كان يأخذه المتولّي له الإمام العادل إلّا برضا.

بعضی تصریح کرده‌اند گرچه ظاهر کلمات اصحاب آن است که مطلقاً اخذ خراج از سلطان برای شیعه جایز است، ولی بعید نیست که اگر سلطان جائز قید کیفی را مراعات نکرد و بیش از آن مقداری که امام عادل قرارداد می‌بست، قرارداد بست و به آنان تحمیل کرد، اخذ آن مقدار زیاده از سلطان جایز نباشد.

تفصیل مرحوم شیخ رحمته

مرحوم شیخ رحمته خودشان وارد میدان تحقیق می‌شوند و می‌فرمایند: اگر مستعمل ارض با اختیار و رضایت خود با سلطان به توافق رسیده و قرارداد بست، در این صورت چه قلیل باشد و چه کثیر، اخذ آن از سلطان جائز است، هرچند به ضرر مستعمل ارض باشد. چراکه مختار بوده و با اختیار و رضایت خود، آن قرارداد را منعقد کرده و مشمول اطلاقات ادله‌ی حلیت خواهد بود.

اما اگر قرارداد به اختیار و رضایت مستعمل ارض نبود و چاره‌ای نداشت جز آن‌که طبق آن قرارداد عمل کند - و اگر بخواهد در آن زمینی که سال‌ها در دستش بوده زراعت نکند و به جای دیگر برود، متضرر شده و بعد از أداء خراج، چیز معقولی در مقابل مالی که هزینه کرده و زحمتی که کشیده باقی نماند، آن قرارداد باطل است^۱ [و در نتیجه اخذ آن از سلطان جائز نیست].

بررسی کلام شیخ رحمته

همان‌طور که بیان شد، مدرک این‌که در قرارداد خراج باید رعایت حال رعیت شود - حداقل به نحوی که متضرر نشوند - یکی مرسله‌ی حماد بود که قابل اعتماد نیست و دیگری عهدنامه‌ی مالک اشتر.

درباره‌ی سند عهدنامه قبلاً بحث کرده‌ایم^۲ که نسبت به اصل صدور عهدنامه اطمینان وجود دارد، ولی نسبت به تک تک عبارات و جملات عهدنامه، چنین اطمینانی وجود ندارد و صحّت استناد به آن منوط به صحت طرقی است که آن را نقل کرده‌اند و از آن‌جا که متأسفانه هر سه طریقی^۳ که عهدنامه را برای ما نقل

۱. همان، ص ۲۳۵:

و التحقيق: أن مستعمل الأرض بالزرع و الغرس إن كان مختاراً في استعمالها فمقاطعة الخراج و المقاسمة باختياره و اختيار الجائر، فإذا تراضيا على شيء فهو الحق، قليلاً كان أو كثيراً، و إن كان لا بد له من استعمال الأرض لأنها كانت مزرعة له مدة سنين و يتضرر بالارتحال عن تلك القرية إلى غيرها فالمناط ما ذكر في المرسله، من عدم كون المضروب عليهم مضراً، بأن لا يبقى لهم بعد أداء الخراج ما يكون بإزاء ما أنفقوا على الزرع من المال، و بذلوا له من أبدانهم الأعمال.

۲. مقالات فقهی^۲، بررسی فقهی احکام رشوه، غش و کم فروشی، ص ۱۱۶-۱۱۳.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳، ص ۴۲۶:

کرده‌اند مرسله است، نمی‌توانیم به آن استناد کنیم. سندی هم که شیخ طوسی رحمته الله در *الفهرست*^۱ ارائه کرده، به خاطر ابن ابی جید و الحسین بن علوان کلبی ناتمام است، هرچند در مورد الحسین بن علوان کلبی همراه عده‌ای قائل به وثاقش بودیم، ولی اخیراً تبدل رأی برای ما حاصل شده و آن توثیقی که نجاشی در ترجمه‌ی ایشان ذکر کرده، برای برادر ایشان است.^۲ بنابراین با سندی که شیخ در *الفهرست* ارائه کرده نیز نمی‌توانیم تصحیح کنیم. پس این فقره از عهدنامه‌ی مالک اشتر با تمام جزئیات آن نمی‌تواند مستند مستقل قرار گیرد.

از لحاظ دلالت بر مدعا نیز می‌گوییم: امیرالمؤمنین علیه السلام در این فراز تذکراتی در مورد خراج به مالک می‌دهند که از لحاظ تکلیفی باید رعایت کند، از جمله این‌که قرارداد خراج باید به صلاح رعیت بوده و موجب تضرر آنان نشود. اما استفاده‌ی شرط وضعی از این عبارت و این‌که اگر به این تذکر عمل نشد و قراردادی بسته شد که به صلاح رعیت نبود، واقعاً موجب بطلان قرارداد باشد، مشکل است؛ چرا که شاید حضرت احکام تکلیفی برای مالک تعیین می‌کنند که باید رعایت کند.

البته در مورد ولایت - صرف نظر از این عبارت - یک قاعده‌ی کلی وجود دارد و آن این‌که به هر کسی که ولایتی داده شد در امری تصرف کند، باید به نحوی باشد که مصالح مورد نظر رعایت شود، و اگر به طور واضح مصالح را رعایت نکرد، اصلاً ولایتی ندارد، خصوصاً اگر مفسده نیز بر آن مترتب شود.

و من کتاب له علیه السلام کتبه للأشتر النخعی [رحمه الله] لما ولاه علی مصر و أعمالها حین اضطرب أمر أميرها محمد بن أبي بكر، و هو أطول عهد كتبه و أجمعه للمحاسن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ ...

✓ تحف العقول، ص ۱۲۶:

عَهْدُهُ علیه السلام إِلَى الْأَشْطَرِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ و أعمالها بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ ...

✓ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۵۰:

وَ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ عَهْدًا فَقَالَ الَّذِي حَدَّثَنَا أَحْسَبُهُ مِنْ كَلَامِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَّا أَنَا رُوِينَا عَنْهُ أَنَّهُ رَفَعَهُ فَقَالَ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهْدًا كَانَ فِيهِ بَعْدَ كَلَامِ ذِكْرِهِ قَالَ ...

۱. *الفهرست* (للشيخ الطوسي)، ص ۳۸:

أخبرنا بالعهده ابن أبي جید عن محمد بن الحسن عن الحميري عن هارون بن مسلم، و الحسن بن طريف جميعا عن الحسين بن علوان الكلبی عن سعد بن طريف عن الأصعب بن نباتة عن أمير المؤمنين علیه السلام.

۲. *رجال النجاشی*، ص ۵۲:

الحسين بن علوان الكلبی مولا هم كوفي عامی و أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة روي عن أبي عبد الله علیه السلام و ليس للحسن كتاب و الحسن أخص بنا و أولى روى الحسين عن الأعمش و هشام بن عروة. و للحسين كتاب تختلف (يختلف) رواياته أخبرنا إجازة محمد بن علي القزويني قدم علينا سنة أربعمائة قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عنه به.

در نتیجه حتی اگر این دو روایت از لحاظ سند و دلالت ناتمام باشند، باز به مقتضای ولایت می‌گوییم کسی که متولی است، هم باید مصلحت زمین و مسلمین را رعایت کند و هم مصلحت اهل خراج. و اگر به طور بین خلاف مصلحت عمل کند اصلاً ولایتی ندارد و در نتیجه قراردادی که منعقد کرده نیز باطل می‌باشد. بنابراین اگر کسی خود راضی و داوطلب بود بر روی زمینی بیش از حد معمول خراج پردازد، و والی نیز ضرری در آن ندید - مگر آنچه را که خود آن شخص بر آن اقدام کرده - در این فرض همان‌طور که مرحوم شیخ فرمودند، اشکالی ندارد و اطلاق ادله‌ی تحلیل شامل آن می‌شود.

اما اگر این‌طور نبود و فرد را مجبور کردند در فلان زمین کار کند و اگر کار نکنند، او را حبس می‌کنند، این نوع قرارداد حتی اگر در حالت عادی نرخش اجحاف نبوده و عادلانه باشد، از آن‌جا که اجبار و إکراه کرده‌اند، باطل است؛ چه برسد به این‌که اجحاف هم کرده باشند!

اما در مورد مثالی که مرحوم شیخ فرمود: مثلاً کسی سال‌ها در مزرعه‌ای کار کرده و به آن مزرعه علاقه دارد و اگر به مزرعه‌ی دیگر منتقل شود، متحمل مشکلات فراوانی می‌شود، پس باید طبق مرسله‌ی حماد در مورد او عمل شود - یعنی نباید ضرری به او وارد شود و ظاهر آن این است که پس قرارداد باطل است - می‌گوییم: این شخص که سال‌ها در این زمین کار کرده آیا به گونه‌ای است که حق شرعی برای او ایجاد کرده یا خیر؟ اگر حق شرعی ایجاد کرده؛ مثلاً چون آن زمین را عمران کرده - به عنوان مثال جدول‌بندی کرده، لوله کشی کرده و ... - و حقوقی در آن زمین دارد و مجبور می‌کنند که از حقوقش صرف نظر کند، در چنین فرضی آن قرارداد باطل است. ولی اگر حقی برای او ایجاد نشده، فقط و فقط باید از آن زمین منتقل شود و جای دیگر برود و او هم به جای تحمل سختی انتقال، تن به خراج بالاتر می‌دهد، این‌جا چون رضایت دارد و نهایت این‌که مانند بیع مضطر است^۱ - که جایز می‌باشد - پس طبق قاعده این قرارداد صحیح است، به ویژه اگر تبدیل مستأجر فی الجمله به نفع اراضی خراجیه باشد.

و اگر بخواهید با روایات مذکور آن قرارداد را باطل بدانید می‌گوییم: همان‌طور که بیان کردیم مرسله‌ی حماد از لحاظ سند ناتمام است و قابل استناد نیست و عهدنامه‌ی مالک اشتر نیز [علی فرض این‌که به صدور مضمون آن فقره اطمینان پیدا کنیم] بعید است که حضرت در آن، حدود ولایت را تعیین کرده باشند

۱. به عنوان مثال اگر کسی لا سمح الله گرفتار یک بیماری سختی شد که برای پرداخت هزینه‌ی درمان ناچار است خانه‌اش را هرچه زودتر و به قیمت پایین‌تر بفروشد، با این‌که خودش به آن خانه احتیاج دارد و اگر صبر کند به قیمت بالاتری می‌تواند بفروشد، اگر در این حال اضطرار، معامله کرد و به قیمت ارزانی فروخت، معامله‌اش صحیح است.

تا اگر کسی مراعات نکرد، بگوییم خروج از ولایت کرده، پس قرارداد او باطل است.

البته این مطالبی که بیان کردیم به معنای تصحیح تصرفات والی جائز نیست، بلکه به این معناست که اگر چنین رفتار کند، خراج مأخوذ از او برای شیعه حلال است، هرچند در مورد خودش، از آنجا که والی جائز است، اگر به عدالت تمام هم رفتار کند مرتکب حرام شده و مستحق عذاب خواهد بود.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی